

طاهری شهاب - ساری

(سفارت دری افندی از طرف سلطان محمدخان غازی)

بدر بار شاه سلطانحسین صفوی)

(۳)

در جواب گفتم ، زمانیکه از اسلامبول باینطرف عازم میشدم باطراف واکناف مملکت فرمانها نوشته و مباشر تعیین فرمودند باین مضمون که در طرف روم وبوسنه و ولایات موره و آناتولی و کردستان و عربستان و شام و حلب و مصر و قاهره و حرمین و در جانب اربعه بحر سیاه و قبرس و ایالت تونس و طرابلس و بالاخره هفتصد جزیره تا بوغاز بسته و امثال آنها هر قدر ممالک در بلاد دریا و خشکی هست هر چه جوامع و مدارس و خانقاه و دارالحدیث و تکیه و کاروانسرا و حمام و قلاع باشد تعمیر و ترمیم آنها را تجدید و بقاع و جبه خانه و توپ و تفنگ و سایر ادوات لازمه رافراهم و تکمیل و تنظیم آنها مأمور باطراف و جوانب اعزام دارند و گزارش عملیات انجام شده را مشروحاً بعرض همایون برسانند من در آن اثنا باین طرف آمدم . حالا یکسال زیادت است که این حکم را داده اند و تاکنون باید خبر تکمیل و اتمام آنها آمده باشد . در ضمن صحبت گوش وزیر بطرف پنجره قفسه داری بود که شاه در اطاق مجاور آن نشسته بود . صدراعظم سپس گفتند در وقت ولادت باسعادت مغفورله شاهزاده سلطان ابراهیم حاکم بغداد حضرت حسن پاشا یکنفر چاوش دیوان بایک چوقه دار مزده فرستاده و ماده تاریخ تولد شاهزاده جوانبخت را با عجله زیاد خواسته بود و مکتوبی باتأکید حضرت خواندگار و مغفورله سلطان مصطفی غازی و سایر شاهزادگان در این باب رسید که موجب مسرت ما واقع شد ، گفتم

شاهزادگان ما اکثرشان بتحصيل معارف و خواندن و نوشتن راغب هستند در کتابخانه همایونی انواع و اقسام کتب نفیسه در علوم و فنون مختلف میباشد که بهترین سرگرمی آنان است و بعلاوه معلمان فرنگی که دراستخدام دولت ما هستند همه روزه ایشان را بفنون حرب و تیراندازی و اسب سواری مشق میدهند هر کدام بهره چه میل داشته باشد ابتدا مانع و مراحمی درکارشان نیست .

آنگاه فرمودند نامه‌ای که بشما داده‌ایم اجمال موادیست که مقصود بوده و انشاءالله مفصلاً بامر نضی قلیخان پاسخ نامه حضرت خواندگار را خواهیم فرستاد البته وقت آمدن ایشان غریب نوازی و حقدوستی را بجا خواهید آورد . بعد از آن وداع نموده بعمارت خود آمدم . پنج رأس اسب و یک قطار دوسر اشتر و ده رأس قاطر برای ما فرستادند . ما هم طبق معمول بمأموران انعام دادیم .

در آخرین شب توقف در این اندیشه بودم که چرا صدراعظم از وضعی که برای کشورشان پیش آمده سخنی نگفتند و مشورتی در این خصوص بامن نکردند در صورتی که از وجود من میتوانستند ضمن مشورت استفاده و بچاره جوئی جهت اطفاء نائره یکمشت افغانی که هنوز چندان قدرتی نداشتند بپردازند و مملکت را از بحرانی که برای آنها پیش آمده بطریق خیر و صلاح حراست نمایند ، البته نمیخواستند در نزد من که بچشم آنها یکنفر بیگانه‌ای بیش نبودم عجز خود را آشکار نمایند ، محملاً چون وسائل حرکت ما فراهم شده بود فردای آن روز باهمراهان از اصفهان بصوب اسلامبول روانه شدیم و اما آنچه را که من در حین معافرت بایران در کیفیت احوال مملکت و دربار آنان برأی العین دیده‌ام اینست اولاً دیوانخانه شاه اینطور و باین سیاق است در مواقع انعقاد مجلس سلطنتی شاه در صفا بلندی بر متکائی زربفت و مروارید دوزی تکیه داده و می‌نشیند غیر از شاه هیچکس حق جلوس بچنین تختی را ندارد . اعتمادالدوله صدراعظم پنج ذراع پائین‌تر از تخت شاه در طرف راست بر زمین جای میگردد و در زیر دست او مستوفی الممالک و سپس رئیس دربار و سایر رجال دولتی بفرآخور مقام و منصب خود جلوس مینمایند ، در طرف دست چپ شاه ابتدا امیرالامراء و بعد از او صاحب منصبان عالیرتبه قشونی و تفنگدار باشی اعلیحضرت همایونی می‌نشینند ، در روبروی شاه خواجه باشی و بعضی از شاهزادگان مسن صفوی قرار میگیرند در پشت سر شاه بقدر چهل نفر از خاندادهای خوشرو و جوان که اغلب آنان از فرزندان رؤسای ایلات مختلف ایران هستند و بعنوان گروگان در دربار مجبور بتوقف میباشد با لباس‌های رنگارنگ محلی دست بسینه در دو ردیف می‌ایستند و در پشت سر سرداران

قریب بیکصد نفر جوان مسلح که بیشترشان از اهالی چرکس و گرجستان و کردستان و سایر نواحی مملکتشان میباشند ایستاده و در پشت سر صدراعظم و وزراء دیگر هم عده‌ای نزدیک به پنجاه نفر از خدمه دفتر خانه و دیوانخانه قرار میگیرند و اگر سفیری از ممالک دیگر حضور داشته باشند آنها را در زیر دست جای میدهند. شاه سلطان حسین بر خلاف حضرت خواندگار مال لباسی ساده و بدون آرایش می‌پوشد و فقط در بعضی از مجالس نیم تاجی بر گوشه عمامه‌اش نصب مینماید. او با علماء خیلی مانوس بوده و اغلب با آنان به بحث در مسائل فقهی و گاهی ادبی میپردازد. بساختن و مرمت ابنیه علاقه زایدالوصفی دارد. در تشویق اهل هنر از بذل مال دستی‌گذاشته دارد. شنیدیم در کتابخانه سلطنتی عده‌ای نقاشان و خوشنویسان بامر او بنوشتن و تذهیب کتب اشتغال دارند. من او را مردی رؤوف و پرهیزکار و طالب صلح و صفا دیدم و در این شیوه باید بگویم که میالغرا از حد گذرانیده است و همین امر باعث شده است که فرماندهان لشکری او را تنبیل بیار آورده و آن جوش و خروشی را که سپاهیان قزلباش در دوران پادشاهی اجدادش از خود بروز میدادند در حال حاضر اصلاً و ابدا ندارند و من خود در هنگام توقف در اصفهان مشاهده کردم که یکی از سرداران قشونی او بجای اینکه وقتش را صرف امور سپاهگیری بنماید در یکی از مدارس پایتخت مانند یک نفر طلبه بفرآ گرفته‌تن علوم دینی مشغول میشد. شخص اعلیحضرت هم در یکی از مدارس حجره‌ای برای خود ترتیب داده بود که در ایام هفته چند ساعتی را در آنجا می‌نشست و با روحانیون به بحث و مناظره می‌پرداخت. با همه این حالات شاه ایران اگر مشاورین دلسوزی داشت مملکتش علاوه بر اینکه دچار اختلال و پسریشانی نمیشد حداقل رفاهیت و ترقی را کسب مینمود ولی افسوس که مشاورین شاه را یکعده مردم متعلق تشکیل میدهند که جز اندوختن کیسه خود و اطرافیان‌ش بهیچ چیز دیگر نمی‌اندیشند و این وضع وحال بنظر من عاقبت خوشی نخواهد داشت. کشور ایران شصت منزل عرض دارد و در غایت معموری میباشد، هر یک از روستاهایش در حدود سیصد تا پانصد خانوار جمعیت دارد و در اغلب این روستاها حمام و مسجد و چهار سوق بازار دارد و رعایای ایران بیشتر غنی و شاد بنظرم رسید باغها و مزارع سبز و خرم آنان نشاندهنده تنعم ایشانست. ایلات و عشایرش در پرورش اسبان و اغنام و احشام نهایت بصیرت را دارا هستند و آنچه را که من در شهرها و روستاها دیده‌ام بیشتر اهالی صاحب مکنت بوده و فقیر در بین آنان بندرت

تمجید و حتی اعجاب را دارند زنان شهری و روستائی ایران در بافتن قالی و پارچه‌های ظریف ابریشمی و کتان‌ی و گلدوزی بقدری دقت بخرج می‌دهند که مورد توجه تجار کشورهای دیگر بوده و از نقاط دوردست در همه ایام سال کاروانهای تجارتی جهت خرید و صدور پارچه و ظروف سیمین و زرین می‌آیند و می‌روند. در تربیت کرم ابریشم که از زمان پادشاهی شاه عباس در ایالات شمالی مملکتشان معمول شده توجهی بلیغ مبذول می‌دارند.

من از مستوفی الممالک شنیدم که در اغلب روستاهای مازندران و گیلان بهره مالکانه تیولداران و خالصجات دولتی فقط منحصر بدریافت ده یک حاصل ابریشم بوده و از زراعت‌های دیگر بهره‌ای از رعایا نمی‌گیرند و این محصول از بزرگترین رقم در آمد مالکان اراضی آن نواحی می‌باشد. از لحاظ عللی که ذکر شد ایرانیان برخلاف اهالی مملکت ما به البسه فرنگی کمتر احتیاج پیدا می‌نمایند و تنها متاعی که از خارج در کشورشان خریدار دارد شال کشمیری و ماهوت انگلیسی و فرانسوی است. طرق و شوارع آنها با اسلوب بسیار خوبی در زمان شاه عباس ساخته شده و در هر فرسخی برای آسایش مسافران کاروانسراهای وسیع باحجرات متعدد بنا و وقف نموده‌اند که از بابت توقف قوافل مورد استفاده قرار گرفته و باستثنای لوازم خوراکی نگهبانان اینگونه رباطها چیزی از مسافران نمی‌گیرند. در بعضی از نقاط که محل تردد ایلات و احتمال خطر برای جان و مال مسافران می‌رفت عده‌ای سپاهی تمر کز داده‌اند. در سرحدات کشورشان سه قلعه نظامی مستحکمی دارند، یکی در سرحد هند که بنام قلعه قندهار اشتهار دارد و این نقطه همان است که میرویس افغانی از آنجا خروج کردویاغی شد. دومی قلعه ایروان در نزدیکی ارض الروم، سومی قلعه هشرخان است که در مقابل حملات تاتارها و ازبکان مکان سوق‌الجیشی بسیار خوبیست. در سایر سرحدات هم پادگانهای نظامی دارند که حراست آنها بعهده رؤسای طوایف می‌باشد. در شهرها و قصبات هم سربازخانه و جبه‌خانه و توپ بقدر موقعیت محل می‌باشد. سواره نظام ایرانی در کمانداری و تیراندازی مهارت کاملی دارند و اغلب از بین عشایر و روستائیان انتخاب و خرج و حقوق ایشان را اهل محل در عهده دارند

سپاهیگری می‌شوند هر یک از رؤسای قبایل عده‌ای چریک با خود دارد که در مواقع جنگ از وجود آنها استفاده می‌شود و تأمین معاش این قبیل رؤسا از محل درآمد تیولی است که دولت در اختیار ایشان گذاشته است. مالیات هر ناحیه را حاکم همان ناحیه باید وصول و تحویل مستوفی محل نماید. نوع این مالیات‌ها در نقاط مختلف از نقد و جنس متفاوت است و در آخر هر سال توسط مأموران بجزانۀ شاه تسلیم می‌گردد. امور قضائی مردم را قاضی شرع که از طرف قاضی القضاة تعیین می‌شود فیصله می‌دهد. زنان ایرانی در شهرها در پرده مستور هستند ولی در روستاها و ایلات چنین رسمی معمول نیست و اغلب کارهای زراعتی و بافتنی و حتی حشم‌داری بعهده آنانست و چنانکه جنگی واقع شود علاوه بر کارهای پرستاری مجروحین هم‌دوش مردان سوار براسب شده و بدشمن حمله می‌نمایند و بعضی از نسوان قبایل ایرانی در سواری و میدان‌داری از مردان ورزیده‌تر هستند. ایرانیان برخلاف ما نسبت برعایای اقلیت‌های مذهبی کمال رأفت را مبذول می‌دارند تنها اختلاف فاصله طبقاتی بین آنان اینست که از غذای دست‌پخت آنان چیزی نمی‌خورند و از ازدواج با ایشان امتناع می‌ورزند. دره‌هماندوستی نسبت بخودی و بیگانه راه افراط می‌بمایند رواج فحشا در بین آنان از سایر ملل مسلمان کمتر است حتی به صراحت می‌گویم که این عمل در روستاها اصلاً و ابداً معمول نیست. مراسم جشن سوک آنان با تشریفات خاص و دیدنی اجراء می‌شود. در امر زراعت و حفر قنوت و پرورش انواع و اقسام میوجات مهارت تامی دارند. زارعین ایشان در جاهائی که آب کم است از فرسنگها راه با احداث چاهها و تونل‌های زیرزمینی تحصیل آب جهت سرسبزی باغ و بوستان می‌نمایند. در شهرها میدان‌ها و کاروانسراهای متعدد دارند که انواع و اقسام محصول را بوفور با قیمت بسیار نازلی در دسترس مشتریان قرار می‌دهند. در ماههای محرم و صفر مخصوصاً در دهه اول محرم از وضعیت و شریف چه در شهرها چه در روستاهای ایران شورو و لوله عجیبی برپاست و مراسم عزاداری امام سوم خود را که در کربلا شهید شد در نهایت غلو برپا می‌دارند و من مشاهده کردم که گروه بيشماری سرهای خود را با تیغ خون آلود کرده و مرتباً بر سر و سینه می‌زنند

و از این عمل تأثیر عجبی بر آدم روی می دهد و اینکارها را بزرگترین ثواب و اجر اخروی خود می دانند. شب و روز در تکایا و منازل اشراف و حتی مردم عادی بر فقرا و مساکین و هیئت های سوگواران اطعام می نمایند. در روزدهم شبیه تمام حوادث و وقایع جنگ کربلا را مجسم می دارند. در مساجد خطبا و روحانیون ایشان بجای تفسیر آیات الهی بذکر مناقب و مظالمی که بر امام وارد شده می پردازند و مردم را به گریه و امیدارند. در تقسیم آب رودخانه ها طوماری تنظیم کرده اند که حق استفاده و بهره برداری هر آبادی در آن با نهایت دقت ثبت شده است. بطوری که من تحقیق کرده ام علت یاغی -- گری میرویس از دولت ایران دو چیز بوده، یکی اجحافات عبدالله خان گرجی در حوزة حکومتش بطایفه افغانه و دیگر عدم اعتناء رجال دولت در امر تنظیم این مردم که به اصفهان آمده و بدربار جمجاه موصول شده و بجای داد خواهی و استمالت خاطرش مورد سخریه قرار گرفته بود او در مدت اقامت خود در پایتخت از روحیه رجال و درباریان و عدم کفایت آنان آنچه را که باید درك کرده و پس از مایوسی و مراجعت به وطنش از موقعیت استفاده و با تحریض افغانه و راندن کارگزاران ایرانی قلعه قندهار را تصرف و علم مخالفت خود را بر اقراشت.

او در سال ۱۱۱۸ هجری خاک افغانستان را از حیطه حکمرانی ایرانیان خارج کرد. بجهت دفع استیلای او پس گرفتن قلعه قندهار هر سال قشونی رفته اند و شکست خوردند. میرویس مدت نیش سال باین منوال حکمرانی کرد و خطبه و سکه بنام خود زد و بر روی سکه های او این شعر نوشته شده بود:

سکه زد بر در هم دارالقرار قندهار خان عاقل شاه عادل میرویس نامدار
(میرویس) در هنگام نزع برادر خود را بجانشینی خویش منصوب نمود
چون اولیایقت اینکار را نداشت لهذا معزول و بجای او میر محمد پسر میرویس
به حکمرانی سرافراز گردید و حالا مثل پدرش هر سال با سپاهیان اعزامی
ایران در جنگ و جدال است. میر محمد قریب بیست منزل از قندهار به این
طرف آمده و جمال کرمان و مشهد را تاخت و تاز می کند. در سپاهیان میر

محمود اسب و قاطر کم است و هر سه چهار نفر بیش از یک اسب ندارند اکثرشان دو نفر سه نفر بیک شتر سوار میشوند. در روده گوسفند آب ریخته مانند شال بدور کمر خود می پیچند تا هر وقت تشنه شدند سرش را باز کرده آب می آشامند و دوبرتبه بکمر خود می بندند. سلاح جنگی بقدر کفایت ندارند. بتازگی شهر هرات را هم طایفه بهادرلو که قبیله ای از افغان هستند از دست گماشتگان ایرانی انتزاع کرده اند، خیانت سرداران ایرانی باعث برتجری آنان شده و با وصف آنکه از حیث سازوبرگ جنگ ایرانیان از هر حیث غنی و برافاضله رجحان دارند بعلمت ضعف دولت مرکزی از آنان شکست میخورند. در هنگام حرکت من عرض حالی از طرف اهالی مشهد به دربار شاه ایران فرستاده شده بود که چنانچه نیروی کمکی برای ما اعزام ندراید اضطراباً خراسان را بآنها تسلیم خواهیم کرد و همچنین خبر رسیده بود که اهالی داغستانی و دربند که در شمال غربی ایران واقع است سر بشورش برداشته بولایات شماخی و شیروان و قراباغ تاخت و تاز و قتل و غارت نموده آبادیها را ویران ساخته اند و شهر گنجه را تصرف و حاکم ایرانی آنجا را کشته اند. اگر رجال سیاسی و دلسوز داشتند دفع این غائله باتمول سرشاری که در خزانه شاه بود بسیار سهل و ساده میسر میشد. در نواحی کرمانشاه روستاهای سنی نشین فراوانست، ساکنین آن نقاط وقتی اطلاع پیدا میکردند که من سفیر دولت عثمانی هستم با شور و شوق فراوانی به استقبال هیئت ما می آمدند و به آواز بلند می گفتند: اللهم صل علی سیدنا محمد و علی اصحابه.

این رجال و درباریان مزور از حسن خلق شاه سوءاستفاده کرده با گرفتن پولهای زیاد از خزانه قشونی تهیه و برای دفع یاغیان تجهیز می نمایند و سپس در خفیه آنان را وادار می کنند. ذهن شاه را با تملق منحرف کرده؛ میگویند این محمود پسر میرویس از رعایای اعلیحضرت هستند عنقریب پیاپی سریر اعلی آمده و پای شاه را بوسیده استدعای عفو می نماید. اما زهی تصور باطل زهی خیال محال. آنها دشمن خطرناکی مانند محمود را کوچک جلوه میدهند. من بعد از پنجاه روز از خاک ایران خارج شدم.